

فردوسی و شاهنامه

فردوسی در کوران خاطرات تاریخ

(بر اساس دیباچه شاهنامهی ژول-مول*)

ادامه از شماره قبل

همه‌ی این داستان‌ها، با وجود شکلی که دارند، به هیچ رو به شعر و رزمی بستگی پیدا نمی‌کنند و من این جا به ارزیابی جزء جزء آن‌ها نمی‌پردازم زیرا که این ارزیابی به قلمرو تاریخ شعر غنایی ایرانیان مربوط می‌شود. همه‌ی این‌ها به شعر و به سبکی چنان بلند پروازانه سروده شده‌اند که برای درک آن‌ها باید ادب‌شناس بود. حال آن‌که حکایت‌هایی که در مجموعه‌ی دوم ادبیات رزمی غیر اصیل را تشکیل می‌دهند خصلتی بسیار ساده‌تر دارند و به دست شاعرانی بسیار پست‌تر و برای کودکان بسیار مناسب‌تر نوشته شده‌اند. در این مجموعه تاریخ تدوین و تحول آن‌ها را دنبال کرد، وانگهی این اهتمامی خواهد بود بیرون از موضوع ما. تنها از رگه‌ای چند که می‌تواند خصلت این دست کارها را معلوم کند ذکر می‌کنم. به میان خواهم آورد تا روشن شود که چرا باید آن‌ها را از ادبیات رزمی جدا کرد.

یکی از بزرگ‌ترین مؤلفان خستگی‌ناپذیر این حکایت‌ها عربی است به نام ابوطاهر پسر حسام بن علی پسر موسای طرسوسی که من هیچ گونه آگاهی از او ندارم. به ظاهر وی مجموعه‌ی بزرگی از حکایت‌ها را در زمینه‌ی تاریخ ایران گرد آورده است، کوده‌ای که بعدها به چند کار جداگانه قسمت شده و نام هر سلطان یا قهرمانی را که در حکایت آمده به خود گرفته است مانند داراب‌نامه،

جای ارباب کار کند. اسکندر خردسال جواب داد که بدون اجازه جرئت ندارد این کار را قبول کند. به منزل مراجعت کرد و موافقت وی را گرفت و مشغول کار شد.

دبیران با حسادت به حروف زیبایی که از زیر نی‌قلم او جاری می‌شد و حساب‌های عالی که انجام می‌داد نظاره می‌کردند. به او حسد بردند، در نزد مریض سعایت کردند و باعث اخراجش شدند. اسکندر چون باز خود را بدون ممر عایدی دید اصرار لابی خرید و در شاهراهی مقام کرد تا برای عابران فال بگیرد، زیرا که ارسطو او را در رموز طالع‌بینی به حد کمال تعلیم داده بود...» این‌جا جای آن نیست که این مجموعه

قهرمان‌نامه، قران حبشی و دیگران. داراب نامه مجلدی است به قطع دو ورقی در ۸۰۰ صفحه که زندگی بهمن، همای، داراب، و اسکندر کبیر را در بردارد. چارچوب این منظومه در فردوسی گرفته شده منتها از دوره‌ی بزرگ افسانه‌هایی نابخردانه انباشته و پر بار شده است. من یکی از همه کوتاه‌تر را در این‌جا می‌آورم تا تصویری از کتاب به دست آید:

«چون اسکندر در جوانی از دربار فیلیپ پدر بزرگ خود فرار اختیار کرد به پایتخت مملکت بربرها رسید که سلطان آن با مادر اسکندر زنی که داریوش طلاقش گفته بود، تازه عروسی کرده بود. اسکندر ترسید که او را بشناسند

و چون وسیله‌ی معاش نداشت، در دیوان‌خانه‌ی سلطان حاضر شد و تقاضای شغل کرد. یکی از منشیان چون نظرش بر جمال بی‌مثال او افتاد، فکر کرد که در شغل مخدومی به این خوش‌نیمایی اسباب فخر او تواند بود و روزانه به دو دره نقره اجیرش کرد. او را وظیفه آن بود که هر صبح کیف دبیر را به دیوان‌خانه ببرد و شب به آن گرداند. روزی، چون سرور مریض شد، اسکندر را از پی کیف خود به دیوان‌خانه فرستاد. ولی منشیان از خود او دعوت کردند که به

گزیده از شاهنامه



بزرگ‌ترین مؤلفان

نایت گزیده از شاهنامه

فردوسی سال ۱۳۸۳ شماره ۱۹



را دنبال کنم، ولی سراسر نامه پر است از این گونه قصه‌ها.

قهرمان‌نامه اثر بالا بلندی است که سه نسخه ترجمه‌ی ترکی آن در کتابخانه‌ی پادشاهی موجود است: «قهرمان پسر تهمورث است. در کودکی دیوان می‌زدندش و در پیرامون کوه قاف بزرگش می‌کنند. در آنجا چهار صد فیل وحشی را به زیر خاموت می‌آورد و به قدری سبع می‌شود که چون دشمنی دیگر به چنگ نمی‌آورد، به هر دست یک چماق آهنین می‌گیرد و به جان خود می‌افتد. عاقبت به مملکت آدمیزاد باز می‌گردد و در کوه‌های کوهیستان مقر (مستقر) و با گوشت شکار سدجوع می‌کند. از قضا در این هنگام هوشنگ مقدمه‌ی حمله به سلاطین ایران و توران را، که به هندوستان پناه برده بودند، فراهم می‌کرد. روزی قهرمان دید که یک فوج صد و هفتاد هزار نفره از مردان ایران وارد گردنه می‌شوند و در مقدمه الجیش آن‌ها هشتاد هزار پیش‌قراول کرگدن سوار در حرکت است...» و بر این گونه. من یقین ندارم که قهرمان‌نامه بخشی از دیوان ابوطاهر طرسوسی باشد، ولی چنین گمانی می‌برم زیرا که در آن پیوسته از طرسوسی نام سخن رفته است، درست به مانند همان که ابوطاهر طرسوسی در داراب‌نامه^۲ و در قران حبشی از او یاد می‌کند و این همان اثری است که می‌دانیم از کوده ابوطاهر بیرون کشیده شده است.

قران حبشی سرگذشت قهرمانی است

که در زمان کیقباد می‌زیسته و پس از جهان‌گشایی‌های بی‌شمار سرانجام به ولیعهدی باختر رسیده است. این حکایت به یقین از اثر ابوطاهر بیرون آمده و یکسر بر همان سیاق باقی کتاب است.

هوشنگ‌نامه^۳، فغفور‌نامه^۴، تهمورث‌نامه، و قصه‌ی جمشید^۵ نیز از همان ردیف هستند. این کوده یک کتابخانه‌ی آبی^۶ واقعی است که در آن داستان کهن، اگر بتوان اثری از آن پیدا کرد، به پایین‌ترین درجه‌ی انحطاط فرود افتاده است.

این داستان‌ها در سلسله‌نامه سرانجام سان است که دیگر در هیچ‌یک از کشورهای آسیای میانه و آسیای صغیر باستانی سراینده‌گانی در آنجا نمی‌ورزند که در ایران و آسیای صغیر کیومرث را در آنجا می‌بینیم. به شمار آورده‌ام که در زیر پرچم سلیمان حرکت دهند، اما قهرمان‌نامه، که سیمون را وارد کرد تا گفت و گوی جبرئیل و سلیمان در آسمان را به گوش اسکندر رساند (به سان داراب‌نامه)، بلکه همانا جایی در هم و بر هم می‌کنند که دشمن می‌توان باور داشت که نویسندگان آن‌ها تنها منظومه‌های حماسی را خوانده باشند.

چنین بود که داستان حماسی ایرانیان از دایره کامل تحولاتی که یک داستان باید بپیماید، گذشت: پس از آن که آزادانه

از جانب ملت در دوران سلسله‌های باستانی شکل گرفت، و دهقانان آن را در زمان انحطاط امپراتوری حفظ کردند و چندین بار از سوی آخرین پادشاهان ساسانی گردآوری شد، با هجوم عرب و تغییر اربابان و مذهب و حتی زبان که سلطه‌ی مسلمانان بر ایران تحمیل می‌کرد، گفتمی دیگر باستانی از میان برود. ولی افسانه‌ی باستانی در برابر همه‌ی این آزمون‌ها پایداری کرد، حتی وارد زبان فاتحان شد و در کف ملت شکست خورده بدل به ابزار دفاعی گشت. پس از انحطاط امپراتوری‌های ساسانی و ساسانیان، این سلسله‌نامه‌ها در ایران باستان به گونه‌ی داستان‌های حماسی منظومه‌ی حماسی ملی باستانی در پیوسته شاهد به تا یک قرن پس از آن سرشاری به دنبال آورد که در آن زمان در ایران باستان

این منظومه‌ها سرچشمه‌ی داستان حماسی را می‌سازد، ولی ملت از باز آمدن آن به شکل‌های تازه و نقل‌هایی از قهرمانان محبوب خسته نشد. نظایر آن در زمان ساسانی را بنیاد نهاد و در آن همان قالبی را حفظ کرد که حماسه‌سرایان به وجود آورده بودند، و این سلسله‌ی زمان آن را از آن زمان سرشاری به لبریز کرد.

مکتب وی برتری خود را قرن‌ها در ادبیات فارسی نگاه داشت و افسانه‌ی باستانی پیوسته در زیر فشار پیرایه‌هایی که بر آن بستند، خوار مایه



اهمیت انتقادی است زیرا که می‌توان شعرهای الحاقی بسیاری را که به متن راه یافته از روی آن سنجید.

در سال ۹۱۶ هجری تاتار علی افندی ترجمه‌ی کامل شاهنامه را به شعر ترکی به قانصوی^{۱۱} غوری هدیه کرد. ترجمه‌ی ترکی دیگری به نثر به اهتمام مهدی از صاحب‌منصبان دربار عثمانی انجام گرفت که به عثمان دوم در سال ۱۰۲۰ هجری اهدا شد. در سال ۱۰۶۳ هجری توکل بک پسر توکل‌بک که در خدمت دارا شکوه پسر همایون و نایب‌السلطنه‌ی لاهور بود، به درخواست شمشیر خان خلاصه‌ای از شاهنامه را به عنوان منتخب التواریخ^{۱۲} به زبان فارسی به چاپ رسانید. این اثر به نثر است و بسیار جاها به قطعه‌های شعر آمیخته و از خلاصه قوام‌الدین بسیار کوتاه‌تر است، چه به مرگ اسکندر پایان می‌گیرد و پس از آن چند صفحه‌ای به اجمال دیده می‌شود که جز نام پادشاهان ساسانی چیزی ندارد. توکل‌بک نسخه‌ی دست‌نویسی به زیر چشم داشته که پر از شعرهای الحاقی بوده است، از این رو کار او برای ارزیابی متن شاهنامه به هیچ درد نمی‌خورد. این کتاب با خلاصه‌ای از دیباچه‌ی شماره ۲ تمام می‌شود. از این‌ها گذشته، هاید^{۱۳} خلاصه‌ی دیگری از شاهنامه داشت که سراسر به نثر بود و شاهنامه‌ی نثر نام داشت. این کتاب به یقین کار یک پارسی بوده است، زیرا که هاید زندگی زرتشت را از این نسخه اقتباس کرده و به کمک زرتشت نامه که یک افسانه‌ی پارسی است، آن را گسترش داده است، چیزی که اگر مصنف مسلمان بود هرگز آن را مورد استفاده قرار نمی‌داد.^{۱۴} سر- و - اوزلی^{۱۵} چند تکه‌ی دیگر از این تلخیص را منتشر کرده است.^{۱۶}

اروپاییان بسیار دیر به شاهنامه پرداختند. نخستین کسی که بخش‌هایی از آن را برگردانید سر- و - جونز بود که در سال ۱۷۷۴ در لندن به این کار همت گماشت.^{۱۷} در آن روزگار فردوسی در این سامان آن قدر کم شناخته شده بود که سر- و -

هجری به دستور بایسنقرخان تحریر شده است. این تنها کوششی است که از ایرانیان^{۱۸} برای پیراستن شاهنامه دیده شده است. در حاشیه‌ی دست‌نویس‌ها جای جای یادداشت‌هایی پیدا می‌شود، اما هیچ تفسیری از سراسر شاهنامه نمی‌شناسیم. دیباچه‌ها که گاه به لغت‌نامه‌ی بسیار فشرده‌ای تمام می‌شود که ماکان در نسخه‌ی چاپ کلکته‌ی خود آن را نقل کرده است. نخستین ترجمه‌ی شاهنامه به قرن ششم هجری می‌رسد که به نثر عربی و نوشته‌ی «قوام الدین ابوالفتح عیسی ابن‌علی ابن محمد اصفهانی»^{۱۹} است و آن را به «ایوب»^{۲۰} ابوالفتح عیسی ابن ملک عبدالابوبکر^{۲۱} تقدیم کرده است. این تلخیصی است که به هیچ‌رو نمی‌توان معنای هیچ عبارت دشواری را از آن دریافت. ولی تاریخ آن برای اثر‌دارای

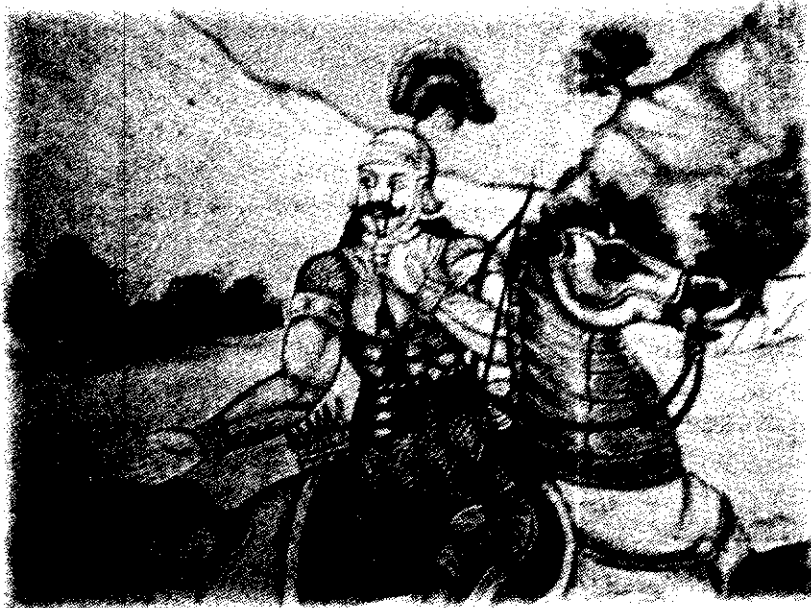
شد. از دیگر سو، ملت که این داستان‌ها برایش درک شدنی نبود، به ایجاد حکایت منثور پرداخت و هر افسانه‌ای را که به حکایتش خو گرفته و یک‌سره با داستان تاریخی بیگانه بود، به گرد نام‌هایی تنید که منظومه‌ی بزرگ با ستایش از ایشان یاد کرده بود. بدین ترتیب بود که افسانه‌ی زنده و زبانی بر افتاد ولی شاهکار فردوسی زنده ماند؛ نه هیچ گاه دانشمندان از ستودن آن ایستادند و نه هرگز در چشم ملت^{۲۲} از ارج آن کاسته شد. آن چه در شرق درباره شاهنامه نوشته شده چندان ناچیز و اندک است که به هیچ‌رو نمی‌توان باور داشت به اثری که هشت قرن^{۲۳} با چنین دامنه‌ای مورد پسند فارسی‌زبانان بوده است، این قدر کم پرداخته باشند. بالاتر از نسخه‌ی انتقادی متنی یاد کردم که در سال ۸۲۹



چونز^{۳۱} می‌پنداشت شاهنامه کودهای از چکامه‌های تاریخی پراکنده‌ای است که به طور معمول از روی ردیف تاریخی موضوع‌ها در دیوانی گردآوری شده و تنها یکی از این چکامه‌ها است که بر اثر خصلت حماسی خود از باقی دیگر ممتاز شده است. چونز خلاصه‌ای چند از شاهنامه را با بخشی از هجونامه به پیوست ترجمه‌ی لاتینی^{۳۲} آن آورده است.

نخستین کسی که کوشید سراسر شاهنامه را ترجمه کند، ژ. شامپیون است که آغاز نامه‌ی خود را با عنوان منظومه‌ی فردوسی، ترجمه‌ی ژوزف شامپیون، به چاپ رسانیده است.^{۳۳} خلاصه‌ای از مقدمه‌ی بزرگ فارسی را در دیباچه گنجانیده است. ترجمه‌اش به شعر است و به عروضی زال و رودابه تمام می‌شود. این اثر به ظاهر توفیقی پیدا کرده است، زیرا که در لندن در ۱۷۹۰ به قطع رحلی کوچک تجدید چاپ شده است، و این نبود مگر برای تازگی داشتن موضوع، زیرا ترجمه به صورت درهم و جمله‌بندی‌های نادرستی در آمده است که نه از سراینده خبری می‌دهد نه از سبک وی.

کنت لودوف^{۳۴} به تقریب در همان زمان سرگرم ترجمه‌ی دقیق شاهنامه به نثر آلمانی بوده است، ولی از آن جز قطعه‌ای چند درباره داستان جمشید و ضحاک دیده نشده است. این کار



آگاهانه و پخته‌ای است که چاپ نشدن سراسر آن مایه‌ی تأسف است.

و. کرکپاتریک^{۳۵} در رساله‌ای که درباره تاریخ شعر فارسی نوشته و بدبختانه ناقص مانده است، چند قطعه‌ای از فردوسی را که به دقتی مربوط می‌شود وارد کرده است.

به سال ۱۸۰۱، هاگرمان^{۳۶} بررسی دقیق عالمانه‌ای در دانشگاه کوتینگن به چاپ رسانید و در آن گوشه‌ای از داستان جمشید را آورد منتها به طور بسیار نادرست. بعدها در روزنامه‌ی آقای شلکل به نام اروپا ترجمه‌ی بخشی از زندگانی بهرام‌گور را به چاپ

آن را به دنبال بخش بیاورد. در همان سال ویلکن در کتاب خود؛ بنیادگذاران زبان پارسی^{۳۷}، صفحه ۱۸۹-۲۰۹ بخش‌هایی از کتاب اسکندر را با ترجمه‌ی لاتینی آن به چاپ رسانیده است.

والنبورگ^{۳۸} در همین دوران در وین سرگرم ترجمه‌ی سراسر اثر به نثر فرانسه شده بود، ولی کار به پایان نرسید و چیزی هم به چاپ نرسید مگر ترجمه‌ی مقدمه‌ی شماره ۲، زیر عنوان: یادداشتی درباره شاهنامه، وین، ۱۸۱۰، وزیر.



ادامه دارد.

* آن جا که لازم بوده است در سراسر این دیباچه و یا دیباچه‌ها و پیش‌گفتارهای مشابهی پژوهش‌گران و شاهنامه‌شناسان غیر ایرانی و یا ایرانی با زیرنویس توضیح‌های تکمیلی و شایسته داده شده است.
«محمد کرمی»

Manus turcs "Kaherman-nameh" a de la Bibliothèque royale, fonds du Cloître Saint Germain nos 321, 343, 344.

۲) کمابیش همه‌ی عبارات‌ها با این چند کلمه آغاز شده است: «ابوطاهر حکایت می‌کند» و این به نظر من ثابت می‌کند که نسخه‌ی فارسی که ما به دست داریم جز ترجمه‌ی ترکی آن یا خلاصه‌ی یک نسخه‌ی عربی چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

۳) دست‌نویس این هر دو به زبان ترکی است.

۴) دست‌نویس این هر دو به زبان ترکی است.

۵) من جز دست‌نویسی که خود از این کتاب دارم نسخه‌ی دیگری ندیده‌ام و در جای خود بیش‌تر از آن سخن خواهم گفت.

۶) منظور از کتابخانه‌ی آبی، کتاب‌هایی است که مخصوص جوانان نوشته می‌شود. - م.

۷) Edda نام دو مجموعه از رسم‌های اساطیری اقوام کهن اسکاندیناوی است که یکی به شعر و دیگری به نثر است. - م.

۸) Seth ، شیث بن آدم، در افسانه‌های اسلامی نخستین کسی است که کعبه را به گل و سنگ بنا کرد و ۹۱۲ سال زیست و پس از مرگ در غار ابوقبیس مدفون شد. - م.

۹) دو دسته‌ی دیگر منظومه‌ی فارسی وجود دارد که شکل حماسی به خود گرفتند ولی موضوع آن‌ها و اندیشه‌ای که در آن‌ها نهفته است اجازه نمی‌دهد که این دو دسته را از منظومه‌های حقیقی حماسی بشمریم: یکی آن‌ها که به تاریخچه‌ی افسانه‌ای خاندان پیغمبر اختصاص دارند و دیگر آن‌ها که به زندگی تنی چند از پادشاهان قاجار و پیش از آن‌ها پرداخته‌اند. کمابیش هم عصر این شاعران بوده‌اند.

گویندگان دسته‌ی اول بسیار زیادند و تازی که تألیف کرده‌اند بی لطف نیست مانند «صاحب قران‌نامه» یا زندگی حمزه بن عبدالمطلب عموی محمد (ص)، «جامع الولاية» یا زندگانی پیامبر اثر نصیبی، «مصباح الارواح» در زندگانی محمد (ص)،

«سیر نورمولود» تألیف عبدالحسین که باز درباره زندگی پیغمبر است، «حمله‌ی حیدر» از زندگانی علی (ع) داماد پیغمبر تألیف میرزا محمد رفیع با نل و «خاور نامه» در همین باره نوشته‌ی ابن هشام ... همه‌ی این آثار از منظومه‌ی حماسی ایرانی به دورند و هیچ‌گونه موضوع ملی ندارند و ما نباید به آن‌ها بپردازیم.

از آثار دسته‌ی دوم «تیمور نامه» اثر هاتقی است. همین شاعر شروع کرده بود که تاریخچه شاه اسماعیل پایه‌گذار صوفی‌گری را به شعر حماسی در آورد ولی اجل مهلتش نداد. میرزا کاظم گنابادی به ادامه‌ی این کار کمر بست و از روی بلند پروازی به سرودن شاهنامه‌ای از زندگانی شاه اسماعیل دست زد که جز تقلید حقیری از «شاهنامه» فردوسی نیست. در پایان، آخرین پادشاه ایران، فتح‌علی‌شاه (که نویسنده با او هم‌زمان بوده است. - م.) دستور داد که زندگی‌نامه‌اش را زیر عنوان «شاهنشاه‌نامه» به شعر آورند. از این کتاب نسخه‌ای در کتابخانه‌ی کمپانی هند موجود است که به تقلید «شاهنامه» به نقش و نگار و برگ مو آراسته است. این کاریکاتور زنده و خنده‌آوری از «شاهنامه» بیش نیست که در آن فرمان رسمی جای داستان کهن را گرفته و چاپلوسی یک شاعر درباری جای‌گزین افتخارهای ملی شده است.

«جرجنامه» اثر ملافیروز کاووسی را که پیشوای زرتشتیان بمبئی بوده است در این دسته می‌توان گنجانید. این تاریخ فتح هند به دست انگلیسیان و بر وزن «شاهنامه» است. اگر از روی خلاصه‌ها و فهرست در این باره داوری شود می‌توان آن را روزنامه‌ای شمرد که جنبه‌ی شعری آن بیش از نثر نیست. مؤلف «جرجنامه» مردی بوده که از دانش و قریحه بی‌بهره نبوده است ولی در این اثر بی‌معنی هیچ هوش و بینشی از خود نشان نداده است.

آشکار است که همه‌ی این آثار جز وقایع‌نگاری یا سخن‌پردازی چیزی نیست و مصنفان آن‌ها تنها کم‌بودی که داشته‌اند همانا داستان‌های کهن ملی است که تار و پود هر منظومه‌ی حماسی به شمار می‌آید، همان که مرا واداشت این‌جا به تفصیل بیش‌تری سخن گویم.

۱۰) این دیباچه یک قرن پیش نوشته شده است. - م.

۱۱) از این پس در چند جا مول، مسلمانان را به جای ایرانیان یا فارسی‌زبانان به کار برده است. پیداست بیش‌تر به ایرانیان پس از هجوم عرب در برابر ایرانیان یا پارسیان پیش از اسلام نظر داشته است. م.

۱۲) دست‌نویس کتابخانه سلطنتی منابع عرب شماره ۶۲۴. (قوام الدین فتح بن علی بن محمد البنداری)

۱۳) (عیسی بن‌الملک‌العادل ابی‌بکر بن ایوب)

۱۴) از ممالک برنجی مصر.

۱۵ «منتخب التواریخ» ، دست‌نویس کتابخانه جامعه آسیایی شماره ۳۹. گاهی هم این کتاب به عنوان «شمشیر خانی» دیده شده است.

Hyde ، Hist. relig. vet. Pers. P. 319.

۱۷ این دست‌نویس اکنون در موزه بریتانیا به شماره ۲۱۸ موجود است. (همان «زردشتنامه» زردشت بهرام بن پژدواست. م.)

۱۸ «مجموعه شرقی» Sir W. Ouseley.

۱۹ همان کتاب، صفحه ۲۵۹ و جلد ، دوم ، صفحه ۴۵.

Commentarii Poëtos Asiaticæ. Londres, 1774.

Sir W. Jones

"The Works of Sir W. Jones," London, 1807 , Vol Vol VI, PP. 231, 307.

The Poems of "Ferdosi" در 315 صفحه چهار ورقی.

Ludolf

W. Kirkpatrick

Hagerman , "Monumentio Persepolitani e Ferdusio Poëta Persarum heroico illustratio."

به قطع رحلی .

Mouradjea d Ohsson (۲۷) اصل ارمنی دارد و در سال ۱۷۴۰ میلادی در قسطنطنیه به دنیا آمده است. پسر کنسول سوئد در ازمیر بود. برای شناساندن تمدن عثمانی به غرب مدارک بسیار گردآورد و در پاریس اقامت گزید. در ۱۷۸۷ به چاپ «چشم انداز عمومی امپراتوری عثمانی» در دو جلد دست زد. سپس در ۱۸۰۴ «چشم‌انداز تاریخی مشرق زمین» را در دو جلد به چاپ رسانید. در این کتاب او هسون به دودمان‌های ایرانی پرداخته است، منتها به طور سطحی و بدون نظر انتقادی.

E. Scott Waring

Wilken ، "Institutiones Linguae Perdicæ".

Wallenboug

زیرنویس سال سوم خرداد ماه ۱۳۸۳ شماره ۱۹